

۱۸. سَکَرَى نَحْوَى^۲ (۲۱۲-۲۷۵ ق / ۸۲۷-۸۸۸ م)

ابوسعید حسن بن حسین بن عبدالله (عیدالله) بن عبدالرحمان بن علاء بن ابی صُفْرَه، معروف به سَکَرَى، ادیب، نحوی، لغوی، شاعر و راوی اشعار.

ابوسعید در سال ۲۱۲ ق در بصره دیده به جهان گشود. پس از فراگیری مقدمات علوم به بغداد رفت.^۳ و در آن جا می‌زیست و از یحیی بن معین، ابوحاتم سجستانی، عباس بن فرج ریاشی، محمد بن حبیب، حارث بن اسامه، احمد بن حارث خَزَّاز،^۴ عمر بن شَبَه،^۵ ابن سکیت^۶ و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید. کسانی مانند محمد بن عبدالملک تاریخی،^۷ ابوسهل محمد بن احمد بن عبدالله بن زیاد قَطَّان^۸ و ابوسهل احمد بن محمد بن عاصم حلوانی^۹ از وی دانش آموخته، و حدیث شنیده و روایت کرده‌اند. خطیب بغدادی او را ثقه، متدین و راستگو دانسته است.^{۱۰}

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش هشتم

۱۷. مروزی^۱ (متوفی حدود ۲۷۴ ق / ۸۸۷ م)

ابوالعباس جعفر بن احمد مروزی، محدث و جغرافیدان، که از تاریخ تولد و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. تنها ابن ندیم و یاقوت حموی گزارشی کوتاه از زندگی وی ارائه کرده‌اند؛ و نوشته‌اند که وی یکی از شیفتگان و گردآورندگان کتاب، و از مؤلفان در رشته‌های مختلف علوم بود.

کتابهای فراوان داشت و نخستین کسی بود که در رشته جغرافی کتابی به نام المسالك والممالک نوشت، ولی ناتمام ماند. برخی دیگر از آثار وی عبارت‌اند از: الآداب الکبیر، الآداب الصغیر، تاریخ آی القرآن لتأیید کتب السلطان، البلاغة و الخطابه، کتاب الناجم.

تاریخ درگذشت وی نیز به درستی دانسته نیست، اما نوشته‌اند که پس از مرگ وی در اهواز، در سال ۲۷۴ ق، کتابهایش به بغداد منتقل گردید و در طاق الحرّانی (محل‌ای در قسمت غربی بغداد، منسوب به ابراهیم بن ذکوان بن فضل حرّانی، از موالی منصور و وزیر هادی بن موسی بن مهدی) فروخته شد. از این مطلب به دست می‌آید که مروزی دارای کتابخانه‌ای مهم و کتابهایی نفیس بوده است که از اهواز به بغداد منتقل می‌شود و در یکی از بهترین اماکن فروش کتاب، در معرض همگان قرار می‌گیرد. دیگر آن‌که وی به احتمال قوی در همین سال، یا اندکی پیش از آن، درگذشته است. گویا در همان اهواز به خاک سپرده شده باشد. بیش از این از زندگی وی اطلاعی نداریم.

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۶۷؛ معجم‌الادباء، ۱۵۱/۷؛ فؤاد سید، الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۲۶۲/۱-۲۶۳؛ خزائن الکتب القدیمة فی الخافین، ۷۱۶/۲؛ معجم‌المؤلفین، ۱۳۳/۳.
۲. طبقات النحویین زبیدی، ص ۱۸۳؛ الفهرست، ص ۳۶، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۶، ۷۶، ۸۶، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۲؛ امالی مرتضی، ۳۳۳/۱، ۳۷۳؛ المنتظم، ۹۷/۵؛ وفیات الاعیان، ۳۹۵/۶؛ مراتب النحویین سیرافی، ص ۹۶؛ نزهة الالباء، ص ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۰-۱۶۱؛ البلغة فی تاریخ الامنة، ص ۵۶-۵۷؛ معجم‌الادباء، ۱۵۰/۱؛ ۵/۳؛ ۴/۱۸۸؛ ۵/۱۰۷؛ ۸/۹۴-۹۹؛ ۱۷۸/۱۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۲۶۱-۲۸۰ ق) ص ۳۳۲-۳۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۳-۱۲۶-۱۲۷؛ تاریخ بغداد، ۲۹۶/۷؛ انباه الرواة قفطی، ۲۹۲/۱-۲۹۳؛ طبقات النحویین ابن قاضی شهبه، ۳۰۱-۳۰۰؛ الوافی بالوفیات، ۳۲۵/۲-۳۷۳؛ کشف الظنون، ۱۴۶۹/۲؛ رووض الجنات، ۵۵/۳؛ ایضاح المکتون، ۳۲۵/۲؛ اعیان الشیعة، ۳۵/۵؛ معجم‌المؤلفین، ۲۱۹/۳؛ تاریخ الادب العربی فروخ، ۳۲۷/۲-۳۲۹؛ بروکلمان، تاریخ الادب العربی، ۱۰۸/۱-۱۰۹ و ذیل، ۱۶۸/۱؛ تاریخ التراث العربی سزگین، ۵۵/۱-۵۶، ۶۶، ۶۹، ۱۴۶؛ ۱/۸-۶۹-۲۲۵؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۱۸۶/۱.

۳. تاریخ الادب العربی فروخ، ۳۲۷/۲.

۴. معجم‌الادباء، ۹۴/۸.

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۳۲.

۶. وفیات الاعیان، ۳۹۵/۶.

۷. معجم‌الادباء، ۹۴/۸.

۸. همان، ۱۸۸/۴.

۹. همان، ۱۷۸/۱۷.

۱۰. تاریخ بغداد، ۲۹۶/۷.



عبدالستار احمد فزاج و با مراجعه محمود محمد شا کر، در سه جلد در قاهره انجام گرفته است.

۳. مجموعه اشعار الهذلیتین، به کوشش یوسف هل، لایزیک، ۱۹۳۳ م.

۴. دیوان الهذلیتین، قاهره، ۱۳۶۴-۱۳۶۹ ق / ۱۹۴۵-۱۹۵۰ م.

۵. دیوان ابی ذؤیب الهذلی، یوسف هل، ۱۹۳۶ م.

۶. دیوان الاخطل، به کوشش اب صالحانی، بیروت، ۱۸۹۱ م.

۷. دیوان طهمان بن عمرو کلایبی، که در کتاب جزرة الحاطب

و تحفة الطالب، به کوشش ولیمیان راسع، در لیدن، در ۱۸۵۹ م انتشار یافته است.

۸. دیوان الخطیطة، که با شرح ابن سکیت و سکری

و سجستانی، و به کوشش نعمان امین طه، در قاهره، در ۱۹۵۸ م منتشر شده است.

ابوالفتح عثمان بن جنی (متوفی ۳۹۲ ق / ۱۰۰۲ م) کتابی تحت عنوان التمام فی تفسیر اشعار هذیل مما اغفله ابوسعید سکری، در تکمیل کتاب دیوان الهذلیتین نوشته است.

دیگر آثار او، که قطعاتی از آنها ضمن کتابهای عالمان پس از وی آمده است، عبارت اند از:

۱. الابیات السائرة، که در قرن هفتم هجری، در یکی از کتابخانه‌های حلب وجود داشته است.

۲. من قال بیتاً فلقب به، که قطعاتی از آن در کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (۱۸۸/۱۹) موجود است.

۳. المعروفین بامتهاتهم، که آمدی برخی از آن را در کتاب المؤلف والمختلف (ص ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۸-۱۵۹) آورده است.

۴. شرح یا تعلیق علی نوادر ابوزید انصاری، که برخی از آن در کتاب خزانه الادب، (۴/۳، ۳۳۷؛ ۵۷/۴، ۳۲۶) آمده است.^۹

ابن ندیم تصریح کرده است که کتابهای فراوانی از دیگر عالمان نیز به خط خود کتابت و استنساخ کرده که آنها را دیده

او به لغت، انساب عرب و تاریخ اعراب آشنایی کامل داشت؛ و از خطی بسیار زیبا و نیکو برخوردار بود؛ و درباره اشعار دوره جاهلی و اسلامی، تا زمان خود، از اطلاعات بسیار گسترده‌ای برخوردار بود؛ چنان که اقدام به گردآوری اشعار آنان نمود؛ و به گفته ابن ندیم، وی اشعار قبایل را نیز جمع‌آوری کرد و از ۲۸ دیوان قبائل که تا کنون فراهم آمده، ۲۵ دیوان آن را ابوسعید سکری تدوین و تألیف کرده است. سپس فهرستی از این دواوین را به این شرح ارائه نموده است: ازد، بنی اسد، اشجع، بجیله، تغلب، بنی تمیم (یا: بنی نمیر)، بنی الحارث، بنی حنیفه، بنی ذهل، بنی ربیع، بنی شیبان، الضباب، بنی ضبه، طی، بنی عبدود، عدوان، فزاره، قین، فهم، بنی کنانه، بنی محارب، بنی مخزوم، مزنیه، بنی نهشل، هذیل، بنی یربوع و بنی یشکر.^۱ او کتابی نیز در اشعار یهود گرد آورد.^۲

سکری اشعار شاعران بزرگ عرب را نیز تدوین نمود، که اسامی آنان به این شرح است: دواوین امرؤالقیس، نابغه جعدی، نابغه ذبیانی یا نابغه شیبانی، قیس بن خطیم، تمیم بن ابی بن مقبل، هذیل، هدیه بن حشرم، اعشی، مزاحم عقیلی، اخطل، زهیر، ابونواس، اشعار اللصوص، ابی ذؤیب هذلی، طهمان بن عمرو کلایبی، خطیته.^۳ ابن ندیم و یاقوت نوشته اند که وی دارای کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس بود که همه آنها را خود کتابت و استنساخ کرده بود؛ و تا آن روزگار کسی به اندازه وی کتابت نکرد.^۴ او هیچ‌گاه از مطالعه کتاب دست نمی‌کشید؛ حتی زمانی که به دیدار کسی می‌رفت و یا کسانی به دیدن او می‌آمدند. او چنان شیفته کتاب بود که هیچ زمانی از کتاب جدا نمی‌شد.^۵ نوشته اند که عالمان و دانشمندان، از جمله زجاج، کتابهای لغت را از سکری به امانت می‌گرفتند.^۶ تاریخ درگذشت وی را ۲۷۰ و ۲۹۰ نیز نوشته اند، اما قول مشهور در تاریخ مرگ او، ۲۷۵ ق است.^۷

تألیفات و آثاری که در منابع به او نسبت داده اند، عبارت است از: کتاب الوحوش، که به تعبیر ابن ندیم آن را بسیار نیکو نوشته است؛ کتاب البنات، که ابن ندیم قطعاتی از آن را دیده است؛ الابیات السائرة؛ المناهل والقری، که ابن ندیم می‌گوید: همه را به خط خود سکری دیده‌ام.^۸

اما آثاری که هم اکنون از وی به چاپ رسیده، عبارت است از:

۱. اخبار اللصوص (اشعار اللصوص)، لیدن، ۱۸۵۹ م.
۲. شرح اشعار الهذلیتین، چاپ اول آن در لندن، ۱۸۵۴ م، چاپ دوم آن در ۱۸۸۴ م در برلین، چاپ تحقیقی آن به دست

۱. الفهرست، ص ۱۸۰؛ معجم الادباء، ۹۸/۸-۹۹.
 ۲. تاریخ التراث العربی، ۶۶/۱/۲.
 ۳. الفهرست، ص ۸۶، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۷۸-۱۷۹.
 ۴. همان، ص ۶۱.
 ۵. معجم الادباء، ۱۰۷/۵.
 ۶. الفهرست، ص ۱۸۰؛ معجم الادباء، ۱۵۰/۱.
 ۷. معجم المؤلفین، ۲۱۹/۳.
 ۸. الفهرست، ص ۸۶، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۳.
 ۹. تاریخ التراث العربی ۶۹/۱/۳، ۱۴۶.

است؛ از جمله: النوادر والمصادر از ام بهلول اسدی؛ تفسیر زید بن اسلم، الانواء ابوالهیثم رازی، النساء ابو عمر عمری، التحل زیربن بکار. مضافاً این‌که ابن ندیم شرح حال بسیاری از نویسندگان را از سکرزی نقل کرده است؛ مانند ابو سزار غنوی، غنیة‌الحماس، ابو قره کلابی، ابو محمد ثابت بن ابی ثابت، ابوالهیثم رازی، ابو عمر عمری حفص بن عمر، محمد بن حبیب، یونس کاتب.^۱

۱۹. ابوالحسن منجم^۲ (۲۰۱-۲۷۵ق/ ۸۱۶-۸۸۸م)

علی بن یحیی بن ابی منصور ابان منجم، ادیب، شاعر، کتابشناس، اخباری و از ندیمان شش تن از خلفای عباسی، از متوکل تا معتمد عباسی.

ابن ندیم، نسب وی را به مهر گشکنش بن یزدگرد، پادشاه ساسانی،^۳ رسانیده، و نوشته است که یحیی پدر علی و فرزند ابن ابی منصور، در آغاز از خواص فضل بن سهل بود و نزد وی به فراگیری و مطالعه احکام نجوم اشتغال داشت؛ و چون فضل گرفتار حادثه شد، مأمون او را به نزد خویش فراخواند و او را تشویق کرد تا اسلام را بپذیرد. او مسلمان گردید و از نزدیکان و مقربان دربار وی شد. هنگامی که به سوی طرطوس می‌رفت، در حلب، چشم از جهان فرو بست و در مقابر قریش به خاک سپرده شد.^۴ علی بن یحیی منجم، حدود ۲۳۱ق چشم به جهان گشود، اما زادگاه وی روشن نیست. نوشته‌اند که وی از اسحاق بن ابراهیم موصلی، دانش، به‌ویژه ادب و موسیقی، آموخت.^۵ احمد بن منصور مروزی از او روایت و حکایت کرده است.^۶

وی نخست به محمد بن اسحاق بن ابراهیم مُصعبی و پس از او به فتح بن خاقان،^۷ وزیر متوکل عباسی، پیوست؛ و برای وی کتابخانه‌ای تأسیس کرد و کتابهای فراوانی در آن گرد آورد که تا آن روز کتابخانه‌ای به آن بزرگی و اهمیت دیده نشده بود؛ و از نظر نفاست کتابها و ارزش کیفی بسیار نیکو بود.^۸

او چون خود ادیبی برجسته بود، به اهل ادب و ادیبان و شاعران بسیار علاقه‌مند بود و به امور آنان رسیدگی می‌کرد؛ و منزل وی محل و مأوای آنان بود؛ و ابوالحسن بسیاری از آنان را به خلفای زمان خود معرفی می‌کرد و برایشان جایزه و کمک می‌گرفت. بسیاری اوقات نیز خود به آنان کمک می‌نمود و از اموال خویش به آنان می‌بخشید؛ مثلاً وی ادریس بن ابی حفصه را که برای متوکل قصیده‌ای سروده بود، به متوکل معرفی کرد و از او برای ادریس جایزه و صله گرفت. ادریس هم در مدح

ابن منجم اشعاری سرود و او از اموال خود نیز به ادریس بخشید. همچنین به عافیة بن شیب بن خاقان بن ابراهیم سعدی از اهل بصره کمک فراوان کرد؛ و از متوکل و دیگر درباریان برای او صله‌ها و جایزه‌ها گرفت، ولی عافیة ناسپاسی کرد و نزد متوکل از او شکایت نمود.^۹ این موارد نشان می‌دهد که وی تا چه اندازه به اهل علم و ادب، علاقه داشته است. در کتاب دوستی وی و شیفتگی او به کتاب همین بس که او نه تنها کتابخانه‌ای بزرگ و نفیس برای فتح بن خاقان تأسیس کرد، که خود نیز کتابخانه‌ای مهم، بزرگ و نفیس داشته است.

ابوعلی تنوخی نوشته است: علی بن منجم، در کز کز، از نواحی قفص، املاکی داشت که قصری زیبا در آن جا ساخته بود؛ و در آن قصر، کتابخانه‌ای (خزانه‌ای) بسیار بزرگ و نفیس ساخته بود که آن را «خزانه الحکمة» می‌نامید. اهل علم و ادب از هر دیار دور و نزدیک به آن جا می‌شتافتند و از آن کتابخانه استفاده می‌کردند؛ حتی در آن قصر و کتابخانه اقامت می‌نمودند و به آموزش رشته‌های مختلف علوم و مطالعه می‌پرداختند؛ و کتابهای این کتابخانه، بی‌دریغ و بدون هیچ محدودیتی، در اختیار آنان قرار می‌گرفت. حفظ و نگاهداری و اصلاح و مرمت کتابها، همه از نفقه علی بن یحیی منجم بود.^{۱۰}

۱. الفهرست، ص ۳۶، ۵۰، ۵۳، ۶۶، ۷۶، ۸۶، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۶۲.

۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۶۹/۸؛ الفهرست، ص ۱۳۰، ۱۶۰، ۳۴۸، ۳۵۰؛ تاریخ بغداد، ۱۲/۲۱؛ وفيات الاعیان، ۳۷۳/۳؛ معجم الشعراء مرزبانی، ص ۲۸۶؛ بیهقی، المحاسن والمساوی، ص ۲۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۷۴/۴۳-۲۷۷؛ معجم الادباء، ۱۴۴/۱۵-۱۷۵؛ معجم البلدان، ۲۶۲/۲، ۴۴۰؛ الوافی بالوفیات، ۳۰۳/۲۲-۳۰۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۲۶۱-۲۸۰ق) ص ۴۰۵؛ سیر اعلام النبلا، ۲۸۲/۱۳؛ تاریخ التراث العربی، ۱۵۲/۱/۲-۱۵۳؛ ۱۶۳/۴/۲-۱/۸؛ ۲۹۷/۲-۲؛ معجم المؤلفین، ۲۶۱/۷-۲۶۲؛ الاعلام زرکلی، ۱۸۴/۵.

۳. الفهرست، ص ۱۶۰. اما ابن عساکر نوشته است که نسب وی در فارس متصل می‌شود به ابن شام بروخ مرمدار، که وزیر اردشیر پادشاه ایران بود. (تاریخ مدینه دمشق، ۲۷۴/۴۳). و مرزبانی نوشته است ابرسام بزرگ فرمدار. (معجم الشعراء، ص ۲۸۴).

۴. الفهرست، ص ۱۶۰.

۵. تاریخ بغداد، ۱۲/۲۱.

۶. تاریخ مدینه دمشق، ۲۷۶/۳۳.

۷. معجم الادباء، ۱۴۴/۱۵.

۸. الفهرست، ص ۱۳۰.

۹. معجم الادباء، ۱۴۵/۱۵-۱۴۸.

۱۰. همان، ص ۱۵۷.

۲. ابواسحاق ازدی قاضی^۹ (۱۹۹ یا ۲۰۰ - ۲۸۲ ق/ ۸۱۵ یا ۸۱۶ م)

اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم ابو اسحاق ازدی بصری بغدادی، مالکی، فقیه، محدث، مفسر، قاضی بغداد و صاحب تصانیف بسیار.

او در ۱۹۹ یا ۲۰۰ ق در بصره دیده به جهان گشود و در همان جا نشو و نما یافت و مقدمات علوم را فرا گرفت. سپس به بغداد رفت و در آن جا سکونت نمود. وی از محمد بن عبدالله انصاری، سلیمان بن حرب واشی، حجاج بن منهال، مسد بن مُسَرَهَد، ابوالولید طیالسی، علی بن مدینی، نصر بن علی جهضمی، ابوبکر بن ابی شیبه، ابو مصعب زهری و پدر خود حدیث شنیده و دانش آموخته و روایت کرده است. او در مقام نزد ابن معدل، و حدیث را از ابن مدینی آموخت. او در مقام افتخار و مباحث بر دیگران، می گفت: من در بصره فقه را از ابن معدل و حدیث را از ابن مدینی آموختم.^{۱۰}

موسی بن هارون حافظ، عبدالله بن احمد بن حنبل، ابوالقاسم بَغَوی، یحیی بن صاعد، ابو عمر محمد بن یوسف قاضی، ابراهیم بن محمد بن عرفه نحوی، ابوبکر بن انباری، حسین بن

۱. همان.

۲. الفهرست، ص ۱۶۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۰۵؛ تاریخ التراث العربی، ۲/۲۹۷-۱/۸.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ۲۷۴/۴۳، ۲۷۶-۲۷۷.

۴. الفهرست، ص ۳۴۸، ۳۵۰.

۵. همان، ص ۱۶۰؛ المقتبس مرزبانی، ص ۳۱۹؛ الوافی بالوفیات، ۴/۳۴۵.

۶. تاریخ التراث العربی، ۱/۲-۱۵۲-۱۵۳؛ ۲/۴۳۳-۱۶۳.

۷. الفهرست، ص ۳۴۸، ۳۵۰.

۸. معجم الادباء، ۱۴۹/۱۵، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۷۴/۴۳-۲۷۵-۲۷۷.

۹. الفهرست، ص ۱۳۰، ۲۰۸، ۲۵۲؛ تاریخ بغداد، ۲۸۱/۶-۲۸۷؛ المستنظم ابن جوزی، ۳۴۶/۱۲؛ الجرح والتعديل، ۱۵۸/۲؛ طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۱۶۲-۱۶۵؛ معجم الادباء، ۱۲۹/۶-۱۴۰؛ مرآة الجنان، ۲/۱۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۳۳۹-۳۵۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ۲۸۱-۲۹۰ ق)، ص ۱۲۲-۱۲۵؛ تذکره الحفاظ، ۲/۱۸۰-۱۸۱؛ الديات ابن فرحون، ص ۹۲-۹۵؛ البداية والنهاية، ۱/۷۲؛ طبقات القراء، ۲/۱۶۲؛ طبقات المفسرين، ۱/۱۰۵-۱۰۷؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۲۷۵؛ كشف الظنون، ۱/۵۸۵؛ ۲/۱۲۷۹، ۱۴۴۹، ۱۶۸۴، ۱۷۳۰؛ بروکلمان، ذیل، ۱/۲۷۳؛ معجم المؤلفين، ۳/۲۶۱؛ شذرات الذهب، ۲/۱۷۸؛ اللباب ابن اثیر، ۶/۱۴۲؛ بغية الوعاة، ۱/۴۳؛ الاعلام زرکلی، ۱/۳۰۵؛ تاریخ التراث العربی، ۳/۱-۱۶۳-۱۶۳.

۱۰. تاریخ بغداد، ۲۸۱/۶-۲۸۲؛ معجم الادباء، ۶/۱۳۰.

یکی از کسانی که به این کتابخانه آمد و در آن ماندگار شد، ابو معشر بلخی منجم بود، که از خراسان به قصد انجام مراسم حج راهی عراق شد. وی در آن زمان علم نجوم را به خوبی نمی دانست؛ چون خزانه الحکمه ابوالحسن منجم را برای وی توصیف کردند، برای دیدن آن رفت و بسیار شگفت زده شد؛ و در آن جا اقامت نمود و از آن کتابخانه استفاده فراوان برد و در علم نجوم مهارت فراوانی یافت؛ تا آن جا که به نوشته برخی، ملحد شد و به حج نرفت.^۱

از این حکایت، به خوبی ارزش و اهمیت این کتابخانه و نفاست مجموعه های آن، به ویژه در علم نجوم، فلک و هیئت، معلوم می شود.

گویند ابوالحسن منجم از ندیمان خاص متوکل گردید و متوکل او را بر همه مقدم داشت؛ و به سایر خلفای عباسی تا زمان معتمد بسیار نزدیک بود؛ تا آن جا که خلفای عباسی او را محرم اسرار خویش می دانستند و به وی اعتماد کامل داشتند؛ حتی در مجالس خانوادگی آنان شرکت می کرد. سرانجام در اواخر خلافت معتمد عباسی، در ۴۴ سالگی، در سال ۲۷۵ ق، در سامرا، دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد. او چهار فرزند از خود باقی گذاشت: ابو عیسی احمد، ابوالقاسم عبدالله، ابو احمد یحیی، ابو عبدالله هارون. ابن معتر و اسماعیل بن ابی محمد یزیدی در رثای وی قصایدی سرودند؛^۲ چنان که تجری و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر و دیگر شاعران مشهور در مدح یا سوگ او قصایدی گفته اند.^۳

حنین بن اسحاق، فهرست کتابهای جالینوس را برای ابوالحسن منجم ترجمه کرد؛ و اسحاق بن حنین نیز کتاب التفسیر الشانی نوشته ارسطو را برای وی ترجمه نمود.^۴

ابن ندیم برخی از آثار وی را به این شرح نام برده است:

۱. الشعر والشعراء القدماء والاسلامیین، که در این کتاب وی به روایات محمد بن سلام، محمد بن عمر ابوجعفر جرجانی اعتماد کرده و از آنها روایت کرده است.^۵ پسرش یحیی بن علی، بعضی از شعرای متأخر را بر آن افزوده است. این کتاب از مصادر ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی است. صولی نیز او را قابل اعتماد دانسته و از وی روایت کرده است.^۶

۲. اخبار اسحاق بن ابراهیم.

۳. کتاب الطبیخ.^۷

۴. برخی از اشعار و قصاید وی را یاقوت حموی، ابن عساکر و دیگران آورده اند. او اشعاری خوب و دلپذیر داشته است.^۸

این که در بین کتابهای موجود در منزلش در جست‌وجوی کتاب یا تعمیر و اصلاح و یا ورق‌زدن آنان بود.^۷

در جایی دیگر از قول محمد بن محمد و او از ابوالعباس محمد بن یزید نحوی نقل کرده است که گفت: حرص تر از سه کس بر علم ندیدم؛ و آن سه، جاحظ، فتح بن خاقان و اسماعیل بن اسحاق قاضی بودند. سپس مطالبی درباره شیفگی جاحظ و فتح بن خاقان بیان می‌کند و بعد می‌گوید: اما اسماعیل بن اسحاق قاضی را هیچ‌گاه بر وی وارد نشدم، مگر این که در دست وی کتاب بود و یا کتابها را زیر و بالا می‌کرد و بین آنها می‌گشت تا کتابی را بیابد و مطالعه کند.^۸

ابو اسحاق قاضی، مدت پنجاه و چند سال به مقام قضا اشتغال داشت. در این مدت، فقط دو سال از این سمت برکنار بود.^۹ خطیب بغدادی گوید: این سخن درست نیست، بلکه نوعی تسامح است که وی پنجاه سال به قضاوت مشغول بود،^{۱۰} زیرا از آغاز انتصاب وی به قضاوت، که پس از مرگ سوار بن عبدالله بن سوار در سال ۲۴۶ق بود، تا روز مرگش در سال ۲۸۲ق، دقیقاً ۳۶ سال می‌شود، که دو سال آن هم در زمان مهتدی از این سمت برکنار بود. بنابراین، وی مدت ۳۴ سال به این مقام اشتغال داشت، نه پنجاه و چند سال.

او در آغاز به دستور متوکل عباسی، از سوی جعفر بن عبدالواحد هاشمی، به قضاوت جانب شرقی بغداد انتخاب گردید. پس از آن، مدت هفده سال، از ۲۶۲ق، قاضی نواحی شرقی و غربی بغداد شد.^{۱۱} گویند او نخستین کسی بود که در قضاوت، شهادت شهود را در افرادی معین قرار داد و دیگران را از شهادت دادن منع نمود. وی می‌گفت: مردم فاسد شده‌اند.^{۱۲}

اسماعیل محاملی، محمد بن مخلد دوری، اسماعیل بن محمد صفار، ابوسهل بن زیاد، مکرم بن احمد قاضی، ابوبکر شافعی و جمعی دیگر از او روایت کرده‌اند و دانش آموخته‌اند.^۱ خطیب بغدادی در باره وی گفته است: او فاضل، عالم، و فقیه در مذهب مالک بود؛ و مذهب مالک را شرح کرد و استدلالی نمود؛ و در آن مذهب، و در باره علوم قرآنی، تألیفات فراوانی داشت. او احادیث مالک، یحیی بن سعید انصاری و ایوب سختیانی را گرد آورد. وی در بغداد مقام قضا را به عهده گرفت و تا زمان وفات در این مقام بود.^۲

در جایی دیگر نوشته است که ابو اسحاق قاضی، مذهب مالک را در عراق انتشار داد و در این مذهب تألیف کرد و فقه مالک را شرح داد.^۳

ابوبکر بن مجاهد، از کتابهای القراءات و معانی القرآن وی بسیار تعریف کرده، و سپس گفته است: اسماعیل قاضی در علم صرف، از من داناتر بود.^۴

حدیث شهرت دانش وی در همه جا پیچید و مردم از هر جا به نزد او می‌شتافتند و از ابو اسحاق دانش می‌آموختند و حدیث می‌شنیدند. چون از عمری طولانی برخوردار شد، افراد فراوانی از او کسب دانش کردند. برخی حدیث و گروهی علوم قرآنی و جمعی از وی فقه می‌آموختند.^۵

او پس از فراغت از مسائل قضا و حلّ و فصل امور و تدریس، به کتاب پناه می‌برد و مطالعه می‌کرد؛ و یک آن از عمر خویش را به بطلت نمی‌گذرانید و همیشه با کتاب و مطالعه آن مانوس بود.^۶ ابن ندیم در دو مورد، شیفتگی ابو اسحاق قاضی را به صراحت بیان کرده است. در شرح حال فتح بن خاقان از قول ابوهفان چنین نقل کرده که وی گفته است: سه کس بودند که هیچ‌گاه ندیدم و نشنیدم که کسی بیشتر از آنها کتاب و دانش را دوست داشته باشد: جاحظ، فتح بن خاقان و اسماعیل بن اسحاق قاضی. اما جاحظ چنان شیفته کتاب بود که هیچ کتابی به دست او نمی‌رسید، مگر این که آن را از آغاز تا انجام مطالعه می‌کرد؛ هر چند آن کتاب بزرگ بود. او به کتابفروشیها می‌رفت و در جست‌وجوی کتاب بود؛ حتی آنها را کرایه می‌کرد و در آنها بیتوته می‌کرد تا به مطالعه و یا استنساخ پردازد. فتح بن خاقان نیز چنان علاقه‌مند به مطالعه و کتاب بود که حتی در مجلس متوکل عباسی نیز دست از مطالعه بر نمی‌داشت. همچنین هیچ‌گاه بر اسماعیل بن اسحاق قاضی وارد نشدم، مگر این که می‌دیدم یا در دستش کتابی بود و آن را مطالعه می‌کرد، یا

۱. همان، ۲۸۲/۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۸۳.

۴. معجم‌الادباء، ۱۳۳/۶.

۵. همان.

۶. همان.

۷. الفهرست، ص ۱۳۰.

۸. همان، ص ۲۰۸.

۹. معجم‌الادباء، ۱۳۴/۶-۱۳۵.

۱۰. تاریخ بغداد، ۲۸۴/۶.

۱۱. همان.

۱۲. سیر اعلام النبلاء، ۳۴۱/۱۳.

نوشته‌اند که مرگ وی ناگهانی اتفاق افتاد: لباسهایش را پوشیده بود تا به محل قضاوت برود. سپس لنگه‌ای از کفشهای خود را پوشید و قصد داشت لنگه دیگر را بپوشد، که اجلش در رسید، و در همان حال چشم از جهان فرو بست؛ و در بغداد به خاک سپرده شد.^۱ خطیب نوشته است که وی در شب چهارشنبه، وقت نماز عشا، ناگهان وفات یافت.^۲

پس از مرگ وی مدت سه ماه شهر بغداد بدون قاضی بود؛ تا این که سروصدای مردم و شکایات آنها به نهایت رسید. این موضوع به معتضد عباسی گزارش شد؛ و به دستور وی، عبیدالله بن سلیمان برای کرخ و مدینه المنصور و جانب شرقی بغداد سه قاضی انتخاب کرد.^۳

ابو اسحاق قاضی دارای آثار و تألیفات فراوانی بود؛ از جمله: موطأ؛ القراءات؛ احکام القرآن؛ معانی القرآن و اعرابه (در ۲۵ جلد)؛ الرد علی محمد بن الحسن؛ الرد علی ابی حنیفة؛ الرد علی الشافعی فی مسألة الخمس و غیرها؛ المبسوط فی الفقه؛ مختصر المبسوط؛ الاموال؛ المغازی؛ الشفاعة؛ الفرائض؛ زیادات الجامع عن الموطأ (چهار جلد)؛ شواهد الموطأ (ده جلد، و گفته‌اند ۵۰۰ جزء)؛^۴ احوال القيامة^۵ (حدود ۳۰۰ برگ).

- اما آثار موجود وی به این شرح است:
۱. فضل الصلاة علی النبی - صلی الله علیه وسلم - . نسخه‌ای از آن به شماره ۳/۴۲۸ (از ۱۱۷ اب - ۱۳۵ اب) در کتابخانه کوپریلی ترکیه و دیگری در کتابخانه الازهر (۳/۷۳۰) و دیگری در کتابخانه حلیم قاهره (۱۱۳۹) به شماره ۳۴۱۹۵ (اوراق ۷-۹) استنساخ ۱۳۰۲ق و نسخه‌ای در ظاهریه دمشق، مجموعه ۳۸ (از ۶۱۸۶-۶۱۹۸) از قرن هشتم قمری موجود است.
 ۲. احادیث مالک بن انس، به تنقیح وی، که نسخه‌ای از آن در ظاهریه دمشق و در مجموعه ۱۴/۹۳ موجود است.
 ۳. تنقیح احادیث ایوب بن ابی تمیمه سخنیانی (متوفی ۱۳۱ق/۷۴۸م) که نسخه‌ای از آن در ظاهریه دمشق، مجموعه شماره ۲/۴، موجود است.
 ۴. احکام القرآن، که قطعه‌ای از آن، استنساخ سال ۴۰۲ق، در کتابخانه قیروان تونس موجود است.^۶
۱. معجم الادباء، ۱۳۰/۶-۱۳۱.
 ۲. تاریخ بغداد، ۲۸۷/۶.
 ۳. معجم الادباء، ۱۳۸/۶.
 ۴. همان، ص ۱۳۰.
 ۵. الفهرست، ص ۲۵۲.
 ۶. تاریخ التراث العربی، ۱۶۲/۳-۱۶۳.
 ۷. الفهرست، ص ۲۸۷؛ مروج الذهب، ۴۸۲/۲-۴۸۴؛ تاریخ بغداد، ۲۷/۶-۴۰؛ المنتظم ابن جوزی، ۷-۳/۶؛ اللباب، ۲۹۰/۱؛ مرآة الجنان، ۲۰۹/۲-۲۱۰؛ معجم الادباء، ۱۱۲/۱-۱۲۹؛ الانساب سمعانی،؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۵۶/۱۳-۳۷۲؛ العبر، ۷۴/۲؛ تذکرة الحفاظ، ۱۴۷/۲-۱۴۸؛ البداية والنهاية، ۷۹/۱۱؛ فوات الوفيات کعبی، ۴-۳/۱؛ الوافی بالوفیات، ۳۲۰/۵-۳۲۴؛ طبقات الشافعیه سبکی، ۲۶/۲-۲۷؛ طبقات الشافعیه عبادی، ص ۱۴۵؛ طبقات الحنابلة، ص ۵۰-۵۳؛ انباه الرواة قفطی، ۱۵۵/۱-۱۵۸؛ نزہة الالباء، ص ۲۷۶-۲۷۸؛ البلغة فی ائمة اللغة، ص ۴-۵؛ طبقات المفسرین داودی، ۵/۱؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۲۵۹؛ بغیة الوعاة، ص ۱۷۸؛ شذرات الذهب، ۱۹۰/۲؛ معجم المصنفین، ۷۴/۳-۸۱؛ کشف الظنون، ۷۶۰/۱-۱۲۰/۲، ۱۳۸۳، ۱۴۱۳، ۱۴۱۹، ۱۴۵۰، ۱۴۷، ۱۸۳۰؛ الاعلام زرکلی، ۲۴/۱؛ بروکلمان، ذیل، ۱۸۸/۲؛ معجم المؤلفین، ۱۲/۱؛ خزائن الکتب العربیة فی الخافین، ۷۱۸-۷۱۶/۲؛ تاریخ التراث العربی، ۵۰۷/۱-۳۰۷-۳۰۶/۲-۱/۸.
 ۸. الوافی بالوفیات، ۳۲۰/۵.
 ۹. تاریخ بغداد، ۲۸-۲۹.

۲۱. ابراهیم حربی بغدادی^۷ (۱۹۸-۲۸۵/ق ۸۱۴-۸۹۸م)

ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق بن بشیر (بشر) بن عبدالله بن دیسیم مروزی حربی بغدادی، محدث، فقیه، ادیب، حافظ و لغت شناس.

منقری، شعیب بن محرز، ابو عبید قاسم بن سلام، احمد بن حنبل، احمد بن شیب، ابن نمیر، حکم بن موسی، ابو معمر مقعد، ابو ولید طیالسی، سلیمان بن حرب، خلف بن هشام، ابوبکر بن ابی شیب و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید؛^۱ و در علوم مختلفی از جمله فقه، حدیث و لغت، سرآمد اقران خود گردید و حدیث شهرت وی در همه جا پیچید؛ چنان‌که طالبان علم، از دور و نزدیک و اطراف و اکناف، برای استفاده از محضر وی و شرکت در حلقه‌های درس او در بغداد گرد می‌آمدند.

ابو طاهر مخلص، به نقل از پدرش که از شاگردان ابراهیم بوده، گفته است که در مجلس درس ابراهیم حربی سی هزار دوات (محبره) وجود داشت. در منزل ابراهیم غرفه‌ای در طبقه دوم بود که در هنگام تدریس به آن غرفه می‌رفت، که مشرف بر خیابان بود و پنجره‌ای داشت که ابراهیم در آن می‌ایستاد و از آن‌جا برای مردمی که جهت استفاده از درس وی آمده بودند و در خیابان اجتماع کرده بودند، درس می‌گفت و یا روایت می‌کرد.^۲ از این سخن می‌توان استفاده کرد که به دلیل کثرت جمعیت و زیادی شاگردان، منزل وی گنجایش نداشته و در بیرون منزل وی، در خیابان، اجتماع می‌کرده‌اند.

حاکم نیشابوری می‌گوید: از محمد بن صالح قاضی شنیدم که می‌گفت: ندیدم که از بغداد دانشمندی سر برآورد که در ادب، فقه، حدیث و پارسایی، مانند ابراهیم حربی باشد.^۳

دارقطنی او را محدثی موثق دانسته و گفته است که در زهد و دانش، با احمد بن حنبل مقایسه می‌شد؛ و او در تصنیف پیشرو همه، و در بیشتر و یا همه رشته‌های علمی آگاه و راستگو بود.^۴ خطیب بغدادی نیز او را در دانش، پیشوای همه، و در فقه عارف، و در احکام بصیر، و در حدیث حافظ، و در علل حدیث چیره‌دست، و در ادب صاحب‌نظر به شمار آورده؛ و نوشته است که وی از گردآورندگان لغت بود. سپس کتاب *غریب‌الحدیث* وی را از مهمترین آثار او و از بهترین تألیفات در این رشته به شمار آورده است.^۵

ثعلب بارها می‌گفت: در طول پنجاه سال ندیدم که ابراهیم حربی از حلقه‌های درس و گفت‌وگوی لغت غایب باشد؛ و عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گفت: پدرم به من امر کرد که به نزد ابراهیم حربی بروم؛ تا دانش واجبات را به تو بیاموزد.^۶

ابو محمد بن صاعد، ابو عمرو بن سماک، ابوبکر نجاد، ابوبکر شافعی، عمر بن جعفر ختلی، ابوبکر احمد بن جعفر

قطعی، عبدالرحمان بن عباس، سلیمان بن اسحاق جلاب، محمد بن مخلد عطار، جعفر خلدی، محمد بن جعفر انباری، ابو بحر محمد بن حسن برهاری، عبدالله بن احمد بن حنبل و شماری دیگر، از او دانش آموخته و حدیث شنیده‌اند.^۷

ابراهیم حربی به اهل علم، به ویژه اهل حدیث و محدثان، علاقه شدیدی داشت و به آنها احترام می‌گذاشت و در تجلیل از آنان می‌کوشید. او درباره اهل حدیث می‌گفت: هیچ گروهی را بهتر از اصحاب حدیث نمی‌شناسم، زیرا یکی از آنان صبح برمی‌خیزد در حالی که با او دواتی است و می‌نویسد که پیامبر چه کار کرد و یا چگونه نماز خواند. پس برحذر باشید از این‌که با اهل بدعت بنشینید، چون بدعت‌گذاران رستگار نمی‌شوند.^۸

نیز گفته است که روزی ابو یوسف قاضی از منزل خارج شد و محدثان را بر درگاه منزل خود دید؛ به آنان گفت: بر روی زمین بهتر از شما وجود ندارد، چون شما آمده‌اید تا حدیث پیامبر را بشنوید.^۹

ابراهیم گوید: هیچ‌گاه از دانش خود، نفعی مادی نبردم، مگر به نیم فلس؛ و آن زمانی بود که بر انسانی وارد شدم و مبلغی را به او دادم تا چیزی از او خریداری کنم؛ و آن مبلغ معادل کمتر از یک قیراط از چیزی بود که می‌خواستم؛ یعنی به مقدار یک فلس کمتر از قیراط می‌شد. در آن حال، مسئله‌ای از من پرسید و جواب دادم. پس به غلام خود گفت: یک قیراط کامل وزن کن و به ابوسحاق بده و نیم حبه از آن کم نکن.^{۱۰}

این حکایت را خطیب بغدادی در بخشی دیگر از زندگی ابراهیم حربی، به گونه‌ای دیگر آورده، و یا قوت حموی و دیگران نیز از او نقل کرده‌اند؛ و آن به این شرح است که پس از بیان این مطلب، از وی پرسیدند: تفصیل این حکایت از چه قرار است؟ ابراهیم حربی جواب داد: روزی به خیابان کبش، در

۱. سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۳۵۶-۳۵۷.

۲. تاریخ بغداد، ۶/۳۳-۳۴.

۳. همان، ص ۳۰.

۴. الوافی بالوفیات، ۵/۳۲۱.

۵. تاریخ بغداد، ۶/۲۸.

۶. الوافی بالوفیات، ۵/۳۲۱.

۷. سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۳۵۷.

۸. همان، ص ۳۵۸.

۹. همان.

۱۰. تاریخ بغداد، ۶/۳۴.

و جامع خواهد بود. از آن پس، ابراهیم به نزد وی می‌رفت و قاضی به او احترام فراوان می‌گذاشت.^۲

ثعلب از ابراهیم حربی پرسید: مرد چه زمانی از ملاقات علما بی‌نیاز است؟ ابراهیم جواب داد: آن‌گاه که هرچه را عالمان می‌گویند، بدانند؛ و این‌که آنان به دنبال چه هدفی هستند و به سوی چه چیزی در حرکت هستند.^۳

ابراهیم از یاران خود پرسید که غریب کیست و چه معنایی دارد؟ یکی از آنها گفت: غریب کسی است که از وطن و زادگاه خویش دور شده باشد؛ دیگری گفت: غریب کسی است که از دوستان خود مفارقت کرده باشد. دیگران نیز هریک چیزی گفتند. سپس ابراهیم گفت: غریب در زمانه ما شخص صالحی است که در میان قومی صالح زندگی می‌کند؛ اگر امر به معروف کند او را کمک کنند و اگر از منکری نهی نماید، یاری‌اش نمایند؛ و اگر به امری دنیایی نیازمند شد، حاجتش را برآورده سازند و بی‌نیازش کنند؛ سپس این قوم صالح همه ناگهان بمیرند و او را ترک کنند؛ این شخص غریب است.^۴

وی می‌گفت: مرد کسی است که غم خویش را فقط به نفس خود گوید و به خانواده‌اش منتقل ننماید.^۵ او خود همیشه به این موضوع عمل می‌کرد؛ از جمله گفته است که من مدت ده سال یک چشمم دچار عارضه بود و فقط با یکی از دو چشمم می‌دیدم و به کسی نگفتم؛ یا این‌که مدت ۴۵ سال دردسری داشتم و هیچ‌گاه نگذاشتم خانواده‌ام از آن آگاه شود؛ یا این‌که سی سال از عمرم را شبانه‌روز فقط با دو قرص نان سپری می‌کردم؛ و در این مدت، اگر مادر یا خواهرم این دو قرص نان را به من می‌دادند، می‌خوردم، و اگر یادشان می‌رفت گرسنه می‌ماندم تا شب دیگر فرارسد؛ و سی سال دوم آن هم اگر زن و دخترم به من این قرص نان را می‌دادند، تناول می‌کردم، و گرنه گرسنه باقی می‌ماندم؛ و اکنون در شبانه‌روز نصف نان و چهارده دانه خرما می‌خورم.^۶

بغداد، نزد عباس بقال رفته و قطعه‌ای [مبلغی] به او دادم تا چیزی را که نیاز داشتم خریداری کنم. آن قطعه معادل یک قیراط [دافق] منهای یک فلس بود. در آن حال، عباس بقال گفت: ای ابو اسحاق، حدیثی در باره سخاوت برای من تعریف کن؛ شاید بدین وسیله، خداوند شرح صدری به من عنایت کند؛ و به تعبیر بهتر، به دلم برات نماید تا عمل خیری انجام دهم. من برای وی نقل کردم که روزی حسن بن علی بن ابی‌طالب از کوفه‌های مدینه می‌گذشت؛ ناگهان غلام سیاهپوستی را دید که نانی در دست دارد و یک لقمه را می‌خورد، و لقمه‌ای را به یک سگ، که در کنار وی بود، می‌داد. این کار را آن‌قدر ادامه داد تا نان تمام شد. حسن بن علی از او پرسید: چه چیز تو را واداشت که نان را با سگ نصف کنی، و حتی یک لقمه کم نکنی؟ گفت: از چشمان او حیا کردم. از این رو، شرمم آمد که حتی در یک لقمه نیز او را مغبون کنم! به وی گفت: خود را معرفی کن. گفت: من غلام ابان بن عثمان هستم. پرسید این خانه از کیست؟ گفت: از ابان بن عثمان است. حسن بن علی به وی گفت: تو را سوگند می‌دهم که از این‌جا حرکت نکنی تا من برگردم. سپس رفت و خانه و غلام را [ظاهراً از ابان بن عثمان] خریداری کرد و باز گشت و به غلام گفت: ای غلام! من تو را از صاحب خریداری کردم. غلام از جا برخاست و گفت: شنیدم و اطاعت می‌کنم از خداوند و رسول او و از تو که مولای منی. باز به غلام گفت: خانه رانیز خریدهم و تو اکنون در راه خدا آزاد هستی؛ و این خانه رانیز به تو بخشیدم. غلام گفت: ای مولای من، من نیز این خانه را در راه همان کسی که مرا برای رضای او آزاد کردی، وقف بر فقرا کردم. عباس بقال، چون این حکایت و حدیث را شنید، گفت: مرحبا به تو ای ابو اسحاق. سپس به غلام خود گفت: در مقابل آن یک قیراط منهای یک فلس، هرچه را ابو اسحاق می‌خواهد به وی بده، و چیزی از یک قیراط کم نکن. ابو اسحاق می‌گوید: به او گفتم: به خدا سوگند که من نیز جز به اندازه یک قیراط منهای یک فلس، چیزی اضافه‌تر نخواهم گرفت.^۱

در باره پارسایی و زهد وی نوشته‌اند که اسماعیل بن اسحاق قاضی بسیار دوست داشت که ابراهیم حربی را ببیند و با او مراوده داشته باشد، اما ابراهیم حربی نمی‌پذیرفت و به نزد قاضی نمی‌رفت، و می‌گفت: من به خانه‌ای که دربان و نگاهبان داشته باشد وارد نمی‌شوم. وقتی اسماعیل قاضی از این مطلب باخبر شد، گفت: از این تاریخ به بعد، خانه من مثل مسجد

۱. تاریخ بغداد، ۳۴/۶؛ معجم‌الادباء، ۱۱۹/۱-۱۲۰. ذهبی این مطلب را به عبدالله بن جعفر نسبت داده، و نوشته است که روزی برای سرکشی به املاک خود می‌رفت و در خانه‌ای این غلام سیاه را دید و... سر اعلام النبلاء، ۳۶۳/۱۳.
 ۲. معجم‌الادباء، ۱۲۵/۱-۱۲۶.
 ۳. تاریخ بغداد، ۳۶/۶-۳۷.
 ۴. همان، ص ۳۶.
 ۵. معجم‌الادباء، ۱۱۴/۱.
 ۶. طبقات الحنابلة، ص ۸۶-۸۷.

ابراهیم حربی به شدت شیفته علم و دانشمندان، به‌ویژه محدثان، بود و به کتاب نیز علاقه فراوان داشت و شیفته کتابهایش بود و کتابهای بسیاری را گرد می‌آورد و در منزل نگاه می‌داشت. همه آنها را یا خود تألیف کرده بود و یا این‌که کتابهای دیگران را با دست خود استنساخ نموده بود. در باره شدت علاقه وی به کتاب و شیفتگی او حکایاتی نقل کرده‌اند که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. احمدبن سلیمان قطیعی، یکی از شاگردان وی، نقل کرده است: زمانی به شدت تنگدست شدم و برای عرض شکایت از این تنگدستی و یا تسلی یافتن از آلام و غمهایم، به نزد ابراهیم حربی رفتم و با او درددل کردم. ابراهیم گفت: دلتنگ مباش، زیرا خداوند رازق و روزی‌رسان است و او خود وعده تأمین معاش بندگانش را داده است. سپس گفت: یک‌بار چنان تنگدست شدم که نزدیک بود خانواده‌ام از گرسنگی بمیرند؛ در آن حال، همسر من نزد من آمد و گفت: من و تو می‌توانیم گرسنگی را تحمل کنیم، اما دو دخترمان تحمل گرسنگی ندارند؛ چه چاره‌ای بیندیشیم؟ آیا بهتر نیست برخی از کتابهایت را ببریم و بفروشیم و برای دخترانمان آذوقه‌ای تهیه کنیم؟ من حاضر نشدم کتابهایم را بفروشم، و گفتم: امشب تا فردا را به من فرصت بده چاره‌ای بیندیشم و برای فراهم کردن آذوقه از یک نفر قرض کنم. پس از آن وارد دهلیز خانه‌ام شدم که پر از کتاب بود؛ و شروع کردم به استنساخ کتاب و مطالعه. پس از ساعاتی، ناگهان کسی در منزل را کوبید. پرسیدم: کیست؟ جواب داد: مردی از همسایگان شما هستم. گفتم: بفرمایید وارد شوید. گفت: چراغ را خاموش کن تا وارد شوم. من چراغ را خاموش کردم و او در تاریکی وارد دهلیز شد و در کنار من چیزی گذاشت و رفت. چون چراغ را روشن کردم، دیدم دستمالی است گران‌قیمت و نفیس و در آن انواع غذاست؛ و یک برگه کاغذی، که در آن پانصد درهم بود. پس همسر را صدا زدم و به او گفتم: دختران را خبر کن تا بیایند و غذا بخورند؛ و فردای آن روز با آن پانصد درهم دیون خویش را ادا کردم. این موضوع درست در زمان آمدن حاجیان بود. فردای آن شب، در درگاه منزل خود نشسته بودم؛ ناگهان شتربانی را دیدم که دو شتر با بار کاغذ به همراه داشت و منزل مرا جست‌وجو می‌کرد. چون به نزدیک من رسید، گفتم: ابراهیم حربی من هستم. پس بارهای شتران را در درگاه منزل من فرو نهاد و گفت: این دو بار کاغذ را

مردی از خراسان برای تو فرستاده است. پرسیدم: آن شخص کیست؟ گفت: او مرا سوگند داده است که نام وی را افشا نکنم.^۱

۲. ابوالقاسم جیلی می‌گوید: ابراهیم حربی به شدت بیمار گردید؛ چنان‌که خطر مرگ وی در میان بود. روزی به عیادتش رفتم. چون بر او وارد شدم و حال او را جویا شدم، گفت: ای ابوالقاسم، من و دخترم در ماجرای بزرگ واقع شده‌ایم. خوب است از زبان خود وی بشنوی. سپس دخترش را فرا خواند و گفت: بلند شو و به نزد عمویت بیا. دخترش بر من وارد شد و حجاب به صورت انداخت. ابراهیم به دخترش گفت: با عمویت در باره آن ماجرا سخن بگو. دختر گفت: ای عمو، برای ما ماجرای بزرگ پیش آمده که در دنیا و آخرت مانند ندارد؛ و آن این‌که ما در طول ماه و سال هیچ غذایی نداریم، جز نان خشک و نمک؛ و گاهی اوقات نمک هم نداریم. دیروز معتصد، هزار دینار، به همراه پیکی که نامش بدر بود، برای پدرم فرستاد، ولی پدرم در عین نیاز شدید، آن را قبول نکرد و پس فرستاد. همچنین فلانی و فلانی نیز مبالغی فرستادند و باز هم پدرم قبول نکرد و همه را پس فرستاد. این در حالی بود که سخت بیمار بود. در این موقع، حربی به دخترش نگاه کرد و خندید و گفت: دخترم، آیا از فقر می‌ترسی؟ دختر گفت: آری، می‌ترسم. حربی به من گفت: به آن زاویه نگاه کن. پس نگاه کردم؛ دیدم انبوهی کتاب در آن زاویه بر روی هم انباشته شده است. پس گفت: در آن جا دوازده هزار جلد کتاب از لغت و غریب‌الحدیث است که با دست خود نوشته‌ام. دخترم! اگر من مردم، هر روز یک جزء از آن را به بازار ببر و بفروش و برای هر جزء یک درهم بگیر و با آن امرار معاش کن. سپس گفت: دخترم! کسی که هم اکنون دوازده هزار درهم دارد، فقیر نیست.^۲

ابراهیم حربی در روز دوشنبه، نه روز باقی‌مانده از ذی‌حجه الحرام ۲۸۵، در بغداد چشم از جهان فرو بست. در تشییع وی جمعیت انبوهی شرکت کردند و یوسف بن یعقوب قاضی در خیابان باب‌الانبار بر وی نماز خواند و در روز سه‌شنبه در همان خیابان، در منزل خود، به خاک سپرده شد.^۳

برخی از آثار مشهور وی که اندکی از آنها اکنون باقی است عبارت‌اند از: ۱. غریب‌الحدیث، که از مهمترین آثار او

۱. تاریخ بغداد، ۳۲/۶، معجم‌الادباء، ۱۱۵/۱-۱۱۷.

۲. همان، ص ۳۳؛ همان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۳. تاریخ بغداد، ۴۰/۶؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۷۰/۱۳.

۱۰. القضاة والشهود.^{۱۱}
۱۱. اتباع الاموات.^{۱۲}
۱۲. دلائل النبوة. ابن ابی یعلی از آن در کتاب طبقات الحنابلة نقل کرده است.^{۱۳}
۱۳. الادب.^{۱۴}
۱۴. التیّم.^{۱۵}
۱۵. المغازی.^{۱۶}
۱۶. الحمام و آدابه. نسخه‌ای از این کتاب در اختیار خطیب بغدادی بوده است.^{۱۷}
۱۷. النهی عن الغیبة لا و ذم الغیبة. ابن ابی یعلی در طبقات الحنابلة و حاجی خلیفه در کشف الظنون از آن نام برده‌اند. به گفته حمد الجاسر، خطیب بغدادی نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته است.^{۱۸}
۱۸. النهی عن الکذب. خطیب بغدادی، نسخه‌ای از آن را در اختیار داشته است.^{۱۹}
۱۹. الهدایا والسنة فیها. گفتنی است که ابن انباری در کتاب الزاهر، از یکی از کتابهای وی بسیار استفاده کرده، ولی از آن کتاب نامی نبرده است.^{۲۰}

و بزرگترین کتاب در این رشته و از مشهورترین آثار حربی است. در این کتاب حربی به شرح احادیث غریب از مجامع بیست و یک‌گانه حدیثی پرداخته است، که عبارت‌اند از: مسند ابی بکر، مسند عمر بن الخطاب، مسند عثمان بن عفان، مسند علی بن ابی طالب، مسند زبیر بن عوام، مسند طلحه، مسند سعد بن ابی وقاص، مسند عبدالرحمان بن عوف، مسند عباس بن عبدالمطلب، مسند شیبۀ بن عثمان، مسند عبدالله بن جعفر، مسند مسور بن مخزّمه زهری، مسند مطلب بن ربیعہ، مسند سائب مخزومی، مسند خالد بن ولید، مسند ابی عبیدة جراح، مسند معاویة بن ابی سفیان، مسند عمرو بن العاص، مسند عبدالله بن عباس، مسند عبدالله بن عمر، مسند موالی.^۱

از این مجموعه، تنها جلد پنجم آن، که از مسند ابن عباس تا آخر کتاب است، به دست ما رسیده، و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه دمشق (اکنون در مکتبه الاسد)، استنساخ ۹۸۸ق / ۱۵۸۰م در ۲۱۴ برگ است و از نسخه استنساخ شده در ۷۴۸ق است، که آن نسخه از روی نسخه ۳۷۲ق کتابت شده است.^۲

۲. رساله فی ان القرآن غیر مخلوق. این کتاب در فهرستهای کتب وی در مراجع نیامده، اما نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه عثمانیه، به شماره ۴۹۹ A (۶۱۳۲-۶۱۳۴) در حیدرآباد دکن موجود است.^۳

۳. تفسیر القرآن. ابن حجر در تهذیب التهذیب (۲۸۱/۱۰) از این تفسیر نقل کرده است؛ و حمد الجاسر، محقق کتاب ابن حجر، در مقدمه کتاب المناسک حربی، از تهذیب نقل نموده است.^۴

۴. عدد سجود القرآن. این کتاب در قرن هفتم قمری، در یکی از کتابخانه‌های حلب وجود داشته است.^۵

۵. مسائل ابن حنبل. قطعه‌ای از این کتاب در طبقات الحنابلة ابن ابی یعلی موجود است و به دست ما رسیده است.^۶

۶. اکرام الضیف. این کتاب نیز در فهرست کتابهای وی در منابع نیامده است، ولی نسخه‌ای از آن در کتابخانه دارالکتب قاهره، به شماره ۱۶۸۸ (استنساخ ۶۶۷ق) و نسخه‌ای دیگر در همان جا به شماره ۲۴۴۳۷ ب (در ۶۴ برگ از قرن ۱۴ق) موجود است. این کتاب در قاهره در ۱۳۴۹ق منتشر شده است.^۷

۷. المناسک فی طرق الحج الی مکة. این کتاب به کوشش حمد الجاسر، در ۱۹۶۹م، در ریاض انتشار یافته است.^۸

۸. الناسخ و المنسوخ. ابن ندیم از این کتاب نام برده است.^۹

۹. کتاب العلل. ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب (۲۰/۲)؛

۳۵۲/۵؛ ۴۹۲/۷؛ ۱۹۳/۱۱) از آن نقل کرده است.^{۱۰}

۱. الفهرست، ص ۲۸۷.
۲. تاریخ التراث العربی، ۵۰۷/۱.
۳. همان.
۴. المناسک حربی، ص ۲۲۲. به کوشش حمد الجاسر، ریاض ۱۹۶۹م.
۵. تاریخ التراث العربی، ۵۰۷/۱.
۶. همان.
۷. همان، ۳۰۸/۲-۱/۸.
۸. همان، ص ۳۰۹.
۹. الفهرست، ص ۲۸۷.
۱۰. المناسک حربی، ص ۲۲۷.
۱۱. کشف الظنون، ۱۴۵۰/۲.
۱۲. همان، ص ۱۳۸۳.
۱۳. المناسک حربی، ص ۲۲۲.
۱۴. الفهرست، ص ۲۸۷.
۱۵. همان.
۱۶. همان.
۱۷. یوسف العث، الخطیب البغدادی، ص ۱۰۴، رقم ۲۷۱.
۱۸. کشف الظنون، ۱۴۱۹/۲؛ الخطیب البغدادی، ص ۱۰۲، رقم ۲۳۵.
۱۹. الخطیب البغدادی، ص ۱۰۲، رقم ۲۳۶؛ المناسک حربی، ص ۲۳۸.
۲۰. الزاهر ابن انباری، ۳۷۲/۱، ۴۷۳-۴۷۵، ۵۰۱-۵۰۳؛ ۲۶۱/۲؛ تاریخ التراث العربی، ۳۰۶/۲-۱/۸، ۳۰۹.